

گزارشی از شهر اشرف

منوچهر هزارخانی

زمستان ۱۳۸۲

گزارشی از شهر اشرف

دکتر منوچهر هزارخانی

چاپ اول: زمستان ۱۳۸۷

انتشارات: بنیاد رضایی‌ها

شابک: ۲-۹۱۶۵۳۱-۱۵-۷

Isbn: 2-916531-15-7

حق چاپ محفوظ

فهرست مطالب

۷	به شهر اشرف خوش آمدید
۱۰	فعالیت اجتماعی
۱۹	فعالیت‌های انتفاعی
۲۵	فعالیت‌های آموزشی
۲۸	گشت و گذار در شهر
۴۳	مؤخره

به شهر اشرف خوش آمدید!

وقتی از دروازه اشرف می‌گذری و دوستان دیرینت را، پس از سالها، با همان شور و هیجان آشنا و در همان اونیفورم معمولشان می‌بینی که به استقبال آمده‌اند، یقین داری که به همان قرارگاه اشرفی که می‌شناختی و بارها، به مناسبات مختلف، به آن رفت و آمد داشته‌ای، قدم گذاشته‌ای. اما همین که شروع به گشت‌زدن در محل می‌کنی و با فعالیتهای جدید ساکنانش رو به‌رو می‌شوی، نخستین سؤالی که در ذهنت شکل می‌گیرد این است: آیا آدرس را درست آمده‌ام؟ آیا این‌جا همان قرارگاه اشرف است؟ جواب سؤالت آری یا نه نیست، آری و نه با هم است: آری آدرس را درست آمده‌ای؛ نه، این قرارگاه اشرف نیست، این‌جا شهر اشرف است. قرارگاه اشرف یکی از پایگاههای متعدد ارتش آزادیبخش ملی در مبارزه مسلحانه با نظام ولایت‌فقیه بود و از این‌رو مجهز به انواع جنگ‌افزارهای سبک و سنگین. شهر اشرف، اما، یک شهر غیرنظامی و بی‌سلاح است و با اینهمه قلب مقاومت سازمانیافته مردم در آن می‌تپد.

این که این دگرگونی وضع چه وقت و چرا پیش آمد، داستان بلندی از یک مبارزه مرگ و زندگی



است که از هنگام اشغال خاک عراق توسط نیروهای ائتلاف بر جنبش مقاومت تحمیل شد و دست‌اندرکاران مقاومت در مناسبت‌های مختلف، گوشه‌هایی از آن را تا آن‌جا که اوضاع و احوال اجازه می‌داد، در بیانیه‌ها و مصاحبه‌هایشان برای افکار عمومی روشن کرده‌اند. من، جهت یادآوری، می‌گویم در چند جمله خلاصه‌شان کنم. نیروهای ائتلاف به ازای قول همکاری (با دست‌کم عدم دخالت) آخوندها در عراق، به آنها وعده داده بودند که مشکل بزرگشان در خاک عراق، یعنی «مسأله مجاهدین» را حل کنند و برای این منظور از همان ابتدا به سراغ «راه حل نهایی» - یعنی حذف جسمانی آنها - رفتند.

گسترده شدن فرس بمب بر تملکی قرارگاه‌های ارتش آزادیبخش، اما، مشکل آخوندها را حل نکرد، هرچند مایه‌گذاری گشاده‌دستانه و بی‌دریغ بود.

پس تلاش کردند به نام «مبارزه با تروریسم» آنها را از صحنه سیاسی حذف کنند^۱. کارزار عظیم جنبش مقاومت و حامیان و هوادارانش در سراسر جهان برای تثبیت موقعیت پناهندگی رزمندگان اشرف، اما، این تلاش را هم با ناکامی روبرو کرد. شکست همه راه‌های مبتنی بر ایراد فشار از خارج، جویندگان راه حل را به ناچار به این فکر انداخت که اشرف را با بیرون کشاندن رزمندگان از آن و پراکندنشان در چهار گوشه دنیا، از درون منحل کنند. و این «چاره‌اندیشی» سرآغاز ماجرای فضاحت‌باری شد که به ماجرای «تیف» شهرت یافت.

این بازی کثیف، اگر مختصر دستاوردی برای طراحان داشت، همه به دستگاه آخوندها رسید و برای آخوندبازان جز آبروباختگی چیزی به‌جا نماند، تا آن‌جا که سرانجام مجبور شدند دام و دانه فرییشان را جمع و دکان شیادیشان را تخته کنند. اما مقاومت جانانه ساکنان شهر اشرف در برابر این توطئه‌های رذیلانه و پشتیبانی بی‌دریغ و «بی‌مرز» یارانشان در پهنه جهان، گشاینده راه نوینی در مبارزه با طاعون حکومت دینی شد که قرارگاه اشرف را حالا به شهر اشرف تبدیل کرده است. این، چکیده خلاصه عصاره یک مبارزه مرگ و زندگی است که جنبش مقاومت ما تاکنون آن را از سرگذرانده است. شرح و تفسیر این دوره پرمخاطره و در عین حال غرورآفرین از ایستادگی و مقاومت، البته هدف این نوشته نیست. اما درک و فهم وضع کنونی شهر اشرف و ساکنانش هم

۱- حمله ۱۷ ژوئن پلیس فرانسه به مقر شورای ملی مقاومت در اُورسورواز را چیزی جز مشارکت آخونددوستانه

دولت فرانسه در این توطئه قتل سیاسی نمی‌توان ارزیابی کرد.

بدون در ذهن داشتن حداقلی از این سابقه، به‌ویژه برای کسانی که از دوردستی بر آتش داشته‌اند یا دارند، شاید زیاد آسان نباشد.

خوب است همین‌جا یادآوری کنم که تغییر وضع در عراق پس از جنگ و سقوط رژیم سابق، برای جنبش مقاومت ما صرفاً نتایج بد - و گاه فاجعه‌بار - به همراه نداشت، حامل ارمغانهای ارزنده و مثبتی هم بود که مهمترینشان، به گمان من، برقراری آزادیهای اجتماعی و امکان ایجاد پیوند بین جنبش مقاومت ما و توده مردم عراق بود. ساکنان اشرف از همان آغاز، به‌رغم تمام مخاطراتی که تهدیدشان می‌کرد و اشاره‌گذاری به آنها شد، با موقع‌شناسی تحسین‌برانگیزی از این امکان نهایت استفاده را کردند و پیوند بالقوه‌ی را که با لایه‌های پایینی مردم عراق داشتند، به سرعت بالفعل و محکم کردند. در رژیم سابق چنین امکانی را اصلاً نداشتند؛ رابطه‌شان با جامعه‌ی که در آن زندگی می‌کردند، فقط از طریق مجاری رسمی و با مقامهای دولتی بود و موضوع آن هم اساساً با مسائل استقراریشان ربط پیدا می‌کرد. با مردم عادی فقط در حدی تماس داشتند که برای رفع نیازهای روزمره - مثل خرید مواد مصرفی، مصالح ساختمانی، لوازم فنی و ... - لازم بود. به همسایگان‌شان هم البته در صورتی که مورد مراجعه قرار می‌گرفتند، کمک می‌کردند (کمکهای بهداشتی‌درمانی، آب‌رسانی و ...) اما رفت و آمد یا بحث و گفتگویی در میان‌شان نبود. اشرف یک قلعه نظامی منزوی بود در بیابانهای استان دیالی. برقراری آزادیهای اجتماعی به این انزوا خاتمه داد. رفت و آمد مردم به شهر اشرف، چه برای گردش در شهر و آشنایی نزدیک با ساکنان آن، چه برای دادن یا گرفتن کمک و چه برای بحث و گفتگوی سیاسی شروع شد، در حالی که یادی رژیم آخوندی در دولتهای موقت محلی، برای قطع این پیوند - و اگر ممکن می‌شد بیرون راندن مجاهدین از خاک عراق - می‌کوشیدند و «تیروهای ائتلاف» هم هنوز از «رایحه خوش خدمت» به آخوندها احساس سرمستی می‌کردند. وضعی به‌غایت پیچیده، به‌کلی متناقض و فوق‌العاده مضحک به‌وجود آمده بود:

- هیأت‌های اعزامی از طرف دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا، پس از بازجویی از تک‌تک ساکنان اشرف، که بیشتر از یک‌سال به‌طول انجامید، به این نتیجه مشترک رسیدند که هیچ‌یک از آنها را نمی‌توان به عمل تروریستی متهم کرد. با این‌همه مقامات دولت آمریکا به هر مناسبت - و گاه بی‌هیچ مناسبت - تکرار می‌کردند که نام سازمان مجاهدین هم‌چنان در لیست تروریستی وزارت خارجه‌شان قرار دارد.

- مجاهدین موفق شده بودند موقعیت پناهندگی خودشان در خاک عراق را به تأیید و تصدیق

مقامهای ذیربط بین‌المللی برسانند و به این عنوان تحت حمایت نیروهای ائتلاف، که خاک عراق را در اشغال خود داشتند، قرار بگیرند، در حالی که نیروهای مزبور پناهندگان تحت حمایت خود را به‌طور رسمی «تروریست» تلقی می‌کردند!

- دولت آخوندنشان عراق، زیر فشار رژیم ایران، برای بیرون‌راندن مجاهدین از عراق، یا دست‌کم قطع تماسشان با مردم عراق، مرتب تقلا می‌کرد، ولی نه تصمیم در باره اخراج در حوزه صلاحیت آنها بود و نه مردم عراق به قطع پیوندی که با مجاهدین برقرار کرده بودند، تن می‌دادند.

«فعالیت اجتماعی»

محور اصلی زندگی نوین ساکنان اشرف را، پس از خلع سلاح و قطع فعالیت‌های نظامی، چیزی تشکیل می‌دهد که خود به آن «فعالیت اجتماعی» نام داده‌اند. «فعالیت اجتماعی» همان هدف اصلی جنبش مقاومت، یعنی مبارزه با نظام آخوندی، را دنبال می‌کند، منتها به شیوه‌ی دیگر. امروز بر هیچ ناظر بی‌غرضی، اگر از هر دو چشم کور نباشد، پوشیده نیست که پس از تهاجم نیروهای ائتلاف و سقوط حکومت سابق، بیشترین استفاده از وضع جدید عراق را رژیم حاکم بر ایران برد که



از دیرگاه عراق را، به علت کثرت جمعیت شیعی مذهبش، «عمق استراتژیک» خود حساب می‌کرد و در پی فرصت برای بلعیدن آن بود. این فرصت درست زمانی پیش آمد که نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا، عراق را به اشغال خود درآوردند تا آن را به مرکز پخش و نشر دموکراسی در سراسر «خاورمیانه بزرگ» (با عرض و طولی که آمریکاییها برایش در نظر گرفته بودند) مبدل سازند. و... برای رسیدن به این هدف، راهی بهتر از سازش با رژیم آخوندها پیدا نکردند! از آن پس بود که رژیم آخوندها تصمیم می‌گرفت و تصمیماتش را با وساطت مزدورانش، به دست نیروهای اشغالگر در عراق به اجرا می‌گذاشت! بدین ترتیب مجاهدین، حتی در پناهگاهشان در خاک عراق، خود را با هیولای حکومت آخوندی رودررو می‌دیدند. پس جنگ تا بکنیم! ساکنان اشرف «فعالیت اجتماعی» خود را به همین عنوان توجیه می‌کنند. به نظر من آنها با این تکیه انحصاری بر محور اصلی، ابعاد نوینی را که در این فعالیت اجتماعی وجود دارد در سایه قرار می‌دهند. فرصت تبادل نظر در این باره با دوستان ساکن اشرف پیش نیامد و به گمانم در وضع کنونی فوریت خاصی هم ندارد، آن چه عاجلاً فوریت دارد، آن است که تعریفی از این «فعالیت اجتماعی» ارائه کنم.

ساده ترین تعریفی که به ذهنم می‌رسد این است: برانگیختن مردم عراق به خنثی کردن خوابی که رژیم آخوندی برای کشورشان دیده است. برای این که بتوانی در یک جامعه سنتی و پایبند به ارزشهای سنتی چنین نظری را، که ابر و باد و مه و خورشید و فلک خلاف آن را هر روز تبلیغ می‌کنند، به پیش ببری، اول باید خودت - جدا از حرفت - مورد اعتماد مردم باشی تا حاضر شوند حرفت را گوش کنند؛ و بعد آن قدر تسلط بر موضوع و نفوذ کلام داشته باشی تا بتوانی قانعشان کنی. مجاهدین در این زمینه‌ها هیچ نوع کم و کسری ندارند. اعتماد، حاصل تجربه طولانی است، و ساکنان اشرف نزدیک به سی سال است که در سرزمین عراق زندگی می‌کنند. درست است که تا کنون با محیط اطرافشان روابط گسترده‌یی نداشتند، اما خواه و ناخواه زیر نظارت مستمر مردم قرار گرفته بودند. نحوه رفتارشان با همسایگان و اهل محل، نحوه رفتارشان در میان خودشان، ارزشهای حاکم بر جمعشان و درجه وفاداری افراد به این ارزشها، میزان تطابق حرف و عملشان، و به‌طور خلاصه همه زندگی روزمره‌شان طی این سه دهه در معرض دید و قضاوت مردم بود. اعتماد، حاصل این مشاهده طولانی و این قضاوت است. بی‌جهت نبود که به محض تغییر وضع سیاسی، نخستین، سریعترین و عمیقترین پیوندها بین مجاهدین و همسایگانشان به‌وجود آمد. و بی‌جهت نیست که امروز هم امنیت شهر خلع‌سلاح شده اشرف را همین پیوند عمیق و صادقانه ساکنان شهر

و همسایگان عراقیشان حفظ می‌کند. این وضع را می‌توان با اندکی تسامح، مشابه وضعی دانست که پس از حمله پلیس فرانسه در ۱۷ ژوئن ۲۰۰۳ به مقر شورای ملی مقاومت در شهرک اُرسورواز، به‌وجود آمد: وقتی پلیس ریخت و زد و شکست و برد و در آخر در ورودی مقر شورا را بست و مهر و موم کرد، آن‌وقت همسایه‌ها بودند که بیرون آمدند و در خانه‌هایشان را به روی پناهندگان گشودند. امسال یکی از اهالی، در مصاحبه‌یی به‌مناسبت سالگرد آن حوادث، می‌گفت آنها بیست سال در کنار ما زندگی می‌کردند، مزاحمتی برای ما نداشتند، ولی رابطه‌یی هم بینمان وجود نداشت. پس از حمله پلیس بود که آنها را کشف کردیم، با ماجرایشان آشنا شدیم و به مظلومیتشان پی بردیم. حالا آنها را جزء خودمان و خودمان را جزء آنها می‌دانیم.

سؤال: اگر این همدردی و همبستگی عاطفی و انسانی با رهروان مقاومت از جانب همسایگان احساس و ابراز نمی‌شد و موج اعتراضی را که به‌دنبال آورد، بر نمی‌انگیخت، آیا باز ماجرا به همین صورتی پیش می‌رفت که تا کنون پیش رفته است؟ قصد اولیه، سربریدن و دفن مقاومت، (اگر نه با تأیید، دست‌کم با سکوتی که علامت رضاست از جانب همسایگان) بود. حالا، برای یک پرونده‌سازی پیش‌پافتاده پلیسی، از هر بابت کم‌آورده و به‌بن‌بست رسیده‌اند. باید افزود که اگر در اُور، پناهندگان ایرانی با ساکنان محل نه به فرهنگ مشترکی تعلق داشتند و نه تضاد حاد آنها با حکومتشان مسأله سیاسی همسایگان‌شان بود و همین امر ایجاد فاصله بین آنها را تسهیل می‌کرد، در عراق وضع به کلی متفاوت بود: ساکنان اشرف با همسایگان خود نه تنها مشترکات فرهنگی بسیاری داشتند، بلکه مسأله سیاسی ساکنان اشرف، حالا مسأله سیاسی مردم عراق هم شده بود.

تفہیم این واقعیت را به مردمی که تازه با دنیای پریچ و خم سیاست آشنا می‌شدند، ساکنان اشرف با ارائه یک مفهوم تازه آغاز کردند: مفهوم اشغالگر پنهان. می‌توان گفت که امروزه تقریباً همه جامعه عراق مصداق بارز این مفهوم را، که همان رژیم آخوندی است، به خوبی می‌شناسند. اما در آغاز شکل‌گیری وضع جدید، وقتی از یک سو نیروی اشغالگر آشکار تمام کوشش خود را برای ریشه‌کن کردن تشکیلات مملکتی بجا مانده از رژیم سابق به کار می‌برد - و ایادی رژیم آخوندی هم به پیگیری این راه تشویق می‌کردند - و از سوی دیگر ناراضیان از وضع جدید، از گرایشهای گوناگون و با انگیزه‌های متفاوت، جنگ با ارتشهای اشغالگر را وظیفه اول عراقیان معین کرده بودند - و ایادی رژیم آخوندی اینها را هم به پیگیری راهشان تشویق می‌کردند -، جلب کردن توجه مردم به مفهوم «اشغالگر پنهان» به هیچ‌وجه کار آسانی نبود. دو عامل، اما، به سرعت راهگشای موفقیت

ساکنان اشرف در این تلاش سخت شدند. عامل اول کارزار افشاگرانه عظیمی بود که توسط مقاومت ایران در داخل و خارج عراق به راه افتاد و طی آن نفوذ وسیع و عمیق حکومت آخوندی در تار و پود جامعه عراق در معرض دید همگان قرار داده شد: از معرفی یکایک مزدوران شناخته شده وزارت اطلاعات با مشخصات کامل و محل خدمتشان در دستگاههای دولتی عراق تا شبکه‌های نفوذی رژیم آخوندی در بخش خصوصی، از گروههای فشار مطبوعاتی، رادیو تلویزیونی تا شبکه‌های واردکننده و توزیع کننده سلاح در میان گروههای گوناگون متخاصم در عرصه سیاسی؛ از باندهای گروگانگیر و آدم‌ربا در لباس پلیس رسمی، تا اوباش آتش‌افروز، غارتگر، تیغ‌کش، اسیدپاش و تجاوزگر در لباس «مشروع» طلبی؛ از شکنجه‌گاههای پنهان وزارت اطلاعات آخوندها در خاک عراق تا تروریستها، آدم‌کشان و بمبگذاران کنار جاده‌یی وابسته به نیروی قدس، و ... عامل دوم رفتار خود رژیم آخوندها و مزدورانش در خاک عراق بود که به‌طور روزمره بر صحت و دقت افشاگریهای مقاومت مهر تأیید می‌زد. نظام آخوندی، که از یک سو با آمریکا در صحنه جهانی (به‌ویژه بر سر پرونده هسته‌بی) درگیری داشت و از سوی دیگر «شیطان بزرگ» را نیازمند کمک خود برای سر و سامان دادن به اوضاع عراق احساس می‌کرد، ناچار بود گستردگی نفوذش در جامعه عراق و توانمندی بی‌نظیرش در خرابکاری و ایجاد مشکل برای نیروهای ائتلاف را به‌طور روزمره به نمایش بگذارد تا حریف را وادار به شناسایی خود به‌عنوان (لااقل) قدرت فایق منطقه کند. بدین ترتیب «اشغالگر پنهان» هر روز و هر لحظه نیروی اشغالگر آشکار را به چالش می‌کشید و به همین مناسبت خود را از حالت «پنهانی» خارج می‌کرد. کار به جایی رسید که آمریکاییها هم، که در نظر اهل سیاست، نمونه بارز هوشمندی، سرعت انتقال ذهنی و درک موقعیت از همان نگاه اول شناخته نمی‌شوند، پس از تردیدهای بسیار اقرار کردند که سلاجهایی که به دست ستیزه‌گران در خاک عراق می‌رسند، از ایران می‌آیند. منتها، لابد برای حفظ شهرتشان، گهگاه قید می‌کردند که هنوز به‌درستی نمی‌دانند که آیا رأس حکومت آخوندی هم از این امر آگاه است یا نه! اما برای نیروهای ملی و مترقی جامعه عراق، که هر روز شاهد وحشیگری‌های مزدوران ولایت فقیه برای ایجاد رعب در کشورشان بودند، اهمیت خطر «اشغالگر پنهان» و اولویت داشتن مبارزه همه‌جانبه با این خطر، خیلی زود آشکار شد و به شکل تظاهرات مردمی برای بیرون‌راندن حکومت آخوندی از عراق درآمد.

ساکنان اشرف که میراث‌دار یک مقاومت سی ساله در برابر استبداد دینی‌اند، البته تنها به خاطر نشان کردن خطر «اشغالگر پنهان» و اولویت مبارزه با آن اکتفا نکردند، بلکه راه این مبارزه

را هم نشان دادند: استفاده حداکثر و با تمام قوا از آزادیهای موجود برای حضور پیگیر در میدان مبارزه سیاسی و اجتماعی. اشرفی ها که در کسوت ارتش آزادیبخش، تخصصشان مبارزه مسلحانه است، نیروهای ملی و مترقی عراقی را درست هنگامی از ترک میدان مبارزه سیاسی و وسوسه اولویت دادن به مبارزه مسلحانه با اشغالگر آشکار پرهیز می دادند که پاره‌یی از سنی‌مذهبان مخالف حکومت آخوندنشان، ترک میدان سیاسی و تحریم انتخابات را توصیه می کردند و پاره‌یی گرایشهای بنیادگرا، به دنبال القاعده، به مبارزه مسلحانه با نیروهای ائتلاف دامن می زدند. اشرفی ها، با اتکا به تجربه سی ساله‌شان در رویارویی با رژیم ولایت فقیه، می گفتند نظام استبداد دینی در هوای آزاد نمی تواند زندگی کند، آزادی برایش سم کشنده است. به همین دلیل باید در فضای آزاد و علنی به چالش کشید و به شکستش کشاند. از این رو باید از تمامی قطرات آزادیهای موجود استفاده کرد و میدان سیاست را هیچگاه برای ترک تازی این سپاه جهل و اسارت خالی نگذاشت. نیروهای ملی و مترقی عراق، که هم به اشرفیان اعتماد داشتند و هم به خبرگی و صلاحیت آنان در شناخت نظام ولایت فقیه و حيله‌گریها و شیادیهایش اعتراف داشتند، و علاوه بر اینها، خود نیز شاهد انتخابات ملاحظور شده کشورشان بودند، در پذیرش استدلال و توصیه اشرفیان درنگ نکردند و بدین ترتیب سطح مبارزه مشترک با دشمن مشترک را ارتقا بخشیدند.^۲



۲- این امر خود زمینه مساعدی را برای تشکیل آن چه بعداً شوراهای بیداری نام گرفت، مهیا کرد.

در شهر اشرف، گردهماییهای بزرگ و کوچک بسیاری برای پیشبرد این مبارزه تشکیل می‌شوند که از انواع مختلفند: جلساتی که شرکت کنندگانش نمایندگان گروههای سیاسی عراقی هستند، برای بحث و تبادل نظر. در این نوع جلسات مجاهدین هم حضور دارند، نقش ثابتشان در تمامی آنها مهمانداری است، گاه مورد مشاوره هم قرار می‌گیرند؛ جلسات مشترک اشرفی‌ها با انواع سازمانهای عراقی، جلسات عام و همگانی (معمولاً توأم با اجرای مراسم)؛ جلسات خاص سازمانهای متعدد زنان عراقی، جوانان، شیوخ عشایر و ...

من در مدت اقامت کوتاها در شهر اشرف، در بسیاری از این گردهماییها حضور یافتم تا هم از نزدیک بتوانم نحوه و درجه این همکاریهای سیاسی را مشاهده و ارزیابی کنم و هم با نمایندگان سازمانهای شرکت کننده بیشتر آشنا شوم. در تمام این گردهماییها، آن چه دوستان عراقی (چه شیوخ عشایر، چه اعضای پارلمان، چه سخنگویان سازمانهای زنان، چه نمایندگان احزاب و سازمانهای سیاسی یا حرفه‌یی، و...) در وهله اول می‌خواستند به اطلاع میهمان تازه واردشان - و از طریق او به اطلاع دوستان دیگرشان در خارج عراق - برسانند، این بود که درک کنونی خود از وضع پریشان عراق را تا چه حد به روشنگریهای پرارزش ساکنان اشرف، بویژه در زمینه اولویت مبارزه با «شغالگر پنهان»، بدهکارند و از این بابت وجود شهر اشرف در خاک عراق را نعمتی بزرگ برای خود تلقی می‌کنند. این پیوند نزدیک البته اساس محکم



و قابل اتکایی را برای تداوم یک همکاری سیاسی صادقانه بین ساکنان اشرف و دوستان عراقیشان به وجود آورده است. با این همه هر ناظر تازه واردی به روشنی استنباط می کند که حدّ این پیوند، بسا فراتر از خواست رسیدن به یک همکاری و هماهنگی کامل سیاسی است. در واقع دوستان عراقی برای کمک به ساکنان اشرف بیش از آن از خود مایه می گذارند که در یک همکاری تنگاتنگ سیاسی، مرسوم یا قابل انتظار است. گویی آنها زندگی کردن به شیوه ساکنان اشرف را الگو قرار داده اند و ضمن تلاش برای هماهنگ کردن خود با آن، می کوشند تا برای جبران دست بستگیها و محدودیتهای اشرفیان، مثل یک «اشرفی» عمل کنند. شک نمی توان کرد که این همبستگی عاطفی - عقلانی [میان عراقیها و اشرفیها] بیشتر رنگ و بوی آرمانی دارد تا سیاسی، یا اگر سیاسی است، به سیاستی سوای کلبی مسلکی رایج در دنیای سیاست امروزی نظر دارد.^۳



۳- من هر بار که به ذهنم فشار آوردهام تا بفهمم کدام «سیاست» است که شیخ سنتی و حقوقدان مدرن جامعه عراق، مبارزان اشرف، نمایندگان پارلمان اروپا، لردهای مجلس اعیان انگلستان و بسیاری دیگر را، با همه تنوعی که دارند، در یک صف قرار می دهد به یک نتیجه ثابت رسیدهام: سیاست دارای اخلاق - یا به زبان عامیانه تر سیاست «شرافتمندانه». نمی دانم آیا گرایشی «بدون مرز» در این جهت در حال شکل گیری است یا نه، ولی یقین دارم که اصطلاح «مقاومت عادلانه» بی که ما به کار می بریم در متن چنین سیاستی قابل فهم است.

این همبستگی عمیق چند وجهی، گاه به وجود آورندهٔ اثرات شگفت‌انگیزی می‌شود. یکی از دوستان اشرفی به من می‌گفت: مرد عشیره‌یی عراقی وقتی به‌رغم همهٔ مشکلات موجود، حاضر می‌شود به شهر اشرف بیاید، باید خیلی از مسائل ذهنی را برای خود حل کرده باشد. وقتی همین مرد حاضر می‌شود همسرش را به همراه بیاورد، باید یک انقلاب فکری را از سرگذرانده باشد. وقتی حاضر می‌شود با همسرش بیاید و هر دو در یک جلسه شرکت کنند، باید دوبار انقلاب کرده باشد. اما وقتی حاضر می‌شود با همسرش در جلسه‌یی حاضر شود و در جلسه همسرش سخنرانی کند و او گوش بدهد، باید تمام سنت صد‌هاساله را زیر پا گذاشته باشد! او می‌گفت مرد عشیره‌یی اگر تا این‌جا پیش آمده، می‌توان مطمئن بود که آمادگی دارد از این پیش‌تر هم برود.



یگانهای ارتش آزادیبخش که سابقاً در قرارگاههای مختلف پراکنده بودند، حالا همگی در اشرف جمع شده‌اند، ولی سازماندهی و استقلالشان را حفظ کرده‌اند. هر یک از آنها در امر سازماندهی فعالیت اجتماعی در بخشی از سرزمین عراق مشارکت دارد. ترویج مفاهیم، توضیح اوضاع، تبلیغ راههای درست مقابله با دشمن و ... معمولاً از طریق همکاری اشرفی‌ها با احزاب و سازمانهای سیاسی، روزنامه‌نگاران با شهامت و مترقی و به‌ویژه مشارکت سازمانهای نوپنیا د ولی سرشار از امید



و لبریز از انرژی زنان پیش برده می‌شود. مقابله با دسیسه‌ها و توطئه‌های رژیم آخوندی هم بخش بزرگی از فعالیت اجتماعی را به خود اختصاص می‌دهد، و از آن‌جا که توطئه‌چینی‌ها گوناگونند، مقابله با آنها هم طیف گسترده‌یی از فعالیتها را دربرمی‌گیرد.

از گرفتاریهای روزمره‌یی که رژیم و مزدورانش در عراق برای مجاهدین محصور در اشرف ایجاد می‌کنند، یکی هم این است که افراد ایرانی یا عراقی را ترغیب می‌کنند که با نسبت‌دادن اتهامات دروغ به مجاهدین، (شکنجه‌دادن، زندانی کردن، ضرب و جرح اعضای ناراضی و سایر اقدام موجود در کاتالوگ اتهامات وزارت اطلاعات آخوندها) نزد دادگاههای عراقی شکایت کنند. این پرونده‌سازی انبوه، اما، تاکنون حاصل چشمگیری برای رژیم به‌بار نیاورده است. زیرا هرچند مجاهدین خود حق خروج از شهر اشرف را ندارند، در عوض وکلای مدافعشان، که در جامعه حقوقدانان عراقی بسیارند، کار آنها را انجام می‌دهند. در یکی از جلساتی که این حقوقدانان در شهر اشرف داشتند و من هم در آن حاضر بودم، یکی از آنها برای من توضیح داد که بخش بزرگی از کار روزمره آنان صرف مقابله با همین شکایات بی‌پایه و اساس می‌شود. او می‌گفت که ما عجلتاً وقت خودمان را با در نظر گرفتن آنها تنظیم می‌کنیم. این وکلای شهرهای مختلف سراسر عراق‌اند و بدین ترتیب پرونده‌سازی‌های ایادی رژیم را در هر جا می‌توانند خنثی کنند.



یکی از رسته‌هایی که به ساکنان اشرف کمک‌های گرانبهایی می‌کنند، پزشکان و جراحان‌اند. این کمک برای جمعیتی که دسترسی به بیمارستانهای بیرون ندارند، بدیهی است که گاه اهمیت «حیاتی» پیدا می‌کند. من در روزی که به بازدید بیمارستان اشرف رفته بودم، چهار جراح عراقی را در آنجا مشغول به کار دیدم. آن روز هنگام ناهار من با آنها بودم و یکی از ایشان، برایم توضیح داد که همه پزشکان و جراحانی که با اشرف همکاری دارند، متعلق به شهرهای مختلف‌اند و در آن شهرها مطب دارند یا در بیمارستان شهر کار می‌کنند. من در این پزشکان، هم‌چنان که در آن وکلا و حقوقدانان، همان فداکاری صادقانه‌ی را برای مصون داشتن ساکنان اشرف از انواع مشکل تراشی‌هایی که برایشان می‌شود، یافتیم که در خود اشرفیان سراغ داشتیم.

فعالیت‌های انتفاعی

از شنیدن لفظ «فعالیت‌های انتفاعی» چه تصویری در ذهنتان شکل می‌گیرد؟ من این گزارش را با احساس حیرت یک بازدیدکننده آشنای قرارگاه اشرف از آن‌چه حالا در شهر اشرف می‌بیند،



شروع کردم. این حیرت‌زدگی یک دلیل بسیار ساده دارد و آن دگرگونی عمیقی است که همین «فعالیت‌های انتفاعی» در زندگی قرارگاهی سابق ایجاد کرده است. از قضا به علت همین سادگی زیاد می‌تواند به سهولت ذهن را گمراه کند. هم‌چنین پیشتر گفتم که موقعیت حقوقی ساکنان اشرف، که از یک سو در لیست‌های تروریستی رسمی آمریکا و اروپا قرار دارند و از سوی دیگر از حمایت‌های عنوان شده در کنوانسیون ۴ ژنو برخوردارند، تلاش بی‌وقفه آنها و مدافعانشان در عراق و در سراسر جهان را برای تثبیت این موقعیت قانونی شدت بخشیده است. اما وضع کوسه و ریش‌پهن کنونی در عین حال راه را بر هر نوع توطئه و ماجراجویی خصمانه هم باز نگه‌می‌دارد. مثال شناخته شده و کلاسیک این نوع توطئه‌ها همان قطع سهمیه سوخت و ارزاق ساکنان اشرف است که به یک وسیله شانتاژ تبدیل شده است. یکی از دوستان اشرفی می‌گفت پس از آن که آمریکایی‌ها به‌عنوان نیروی اشغال‌کننده سرزمین عراق، سرانجام موقعیت ما را به عنوان افراد حفاظت شده طبق کنوانسیون چهارم ژنو به رسمیت شناختند و آن را اعلام کردند، از آنها خواستیم دولت را وادارند تا مایحتاجمان را طبق همان سهمیه‌یی که داشتیم، به قیمت دولتی به ما بفروشد. آمریکایی‌ها پس از مدت‌ها لیت و لعل کردن و طفره‌رفتن، دست آخر گفتند شما از نفرت خود و موارد نیازشان به ما یک صورت بدهید تا از انبارهای خودمان آنها را به‌عنوان کمک بلاعوض به شما تحویل دهیم. ما گفتیم کمک بلاعوض



از شما قبول نمی‌کنیم، اما اگر حاضر به فروزشان باشید، می‌توانیم از شما بخریم. آنها گفتند فروش اجناس برای ما ممنوع است. ولی به دادن کمک بلاعوض مجازیم. در نتیجه گفتگویمان به همین جا خاتمه یافت. از این داستانها ساکنان اشرف فراوان در چننه دارند و بی‌تردید طی این سالهای جنگ اعصاب، بسیاری از آنها به همان صورت یا با اندکی تغییر تکرار هم شده‌اند. اما این ماجراها، که حتماً هسته‌بی از واقعیت تلاش برای گذران زندگی را در خود دارند، نباید ذهن را به نتیجه‌گیریهای عجولانه بکشانند؛ مثلاً به این سمت که روی آوردن ساکنان اشرف به فعالیتهای انتفاعی، تدبیری است برای محکم‌تر کردن پایه‌های حقوقی موقعیتشان به عنوان پناهنده، یا راه حلی است برای برآوردن نیازهای مادی و واقعی روزمره‌شان. نه، هیچ کدام از اینها نیست. در متن زندگی و فعالیت نوین شهر اشرف، من «فعالیت‌های انتفاعی» آنها را نه یک تدبیر تدافعی - حفاظتی، بلکه جلوه تازه‌یی از درگیری مقاومت با دشمن می‌بینم؛ حال اگر در ضمن حامل خیر و برکت مادی هم برای مقاومت‌کنندگان باشد - که هست - چه بهتر!

این البته یک تعبیر شخصی است که به دلایل توجیهش هنگام توصیف این فعالیتها اشاره خواهم کرد،



ولی این که فعالیتهای انتفاعی در عمل مورد پذیرش قرار گرفته و کارگاههایی که در سابق زرهی تعمیر می کردند، حالا همه دارند کالا برای عرضه به بازار تولید می کنند، به هیچ وجه نشانه آن نیست که پذیرش آن در ذهن رزمندگان هم به همین سهولت صورت گرفته است. به نمونه هایی از واکنشهای معنی دار آنان اشاره خواهیم کرد.

فعالیت عمده کارگاههای اشرف تولید انواع «بنگال» برای انواع استفاده هاست که هم مصرف داخلی دارد (نیاز روزافزون گسترش تأسیسات شهری و به خصوص فعالیتهای اجتماعی به جا - اعم از اتاق، دفتر، سالن، خوابگاه و ... سیری ناپذیر است) و هم به طور ویژه مصرف بیرونی. ساکنان اشرف هم چنین بخشهایی از تأسیسات سردخانه ای، مصالح ساختمانی، انواع در و پنجره و سقف و وسایل خانگی و نیز مقدار زیادی مصنوعات هنری یا تجملی و بسیاری چیزهای دیگر تولید می کنند. چگونه؟

آنها برای خرید مواد اولیه لازم برای تولیداتشان، قاعدتاً می بایست به بازارهای دور و نزدیک اطراف خود دسترسی داشته باشند، در حالی که می دانیم حق تردد را جز در پاره ای شرایط خاص، آن هم با اسکورت، ندارند. این نخستین مشکل آنها برای کار تولیدی است. بعد، به فرض حل این مشکل به



مدد فیض روح القدس، می‌بایست مواد اولیه خریداری شده را به شهر اشرف برسانند. در این جا چند مشکل به‌طور همزمان و یک‌جا وجود دارد. یکی این که جاده‌های عراق، هم‌چنان که همه می‌دانند، به‌طور کلی ناامن‌اند. دوّم این که مسیرهایی که یک انتهایشان شهر اشرف باشد، به‌طور خاص و با ضریب ۲ ناامن‌اند. سوّم، علاوه بر این ناامنی عمومی که ناشی از جنگ قدرت گروه‌ها برای تحمیل هژمونی سیاسی خویش است، در شرایط از هم‌گسیختگی وضع و نبود هیچ نوع کنترل اجتماعی، باندها و دارو دسته‌های اوباش و غارتگر هم برای بهره‌برداری وارد میدان می‌شوند و هر نوع کالایی را که دارای ارزش مادی نسبتاً قابل ملاحظه باشد، در هر مسیر هدف حمله و غارت قرار می‌دهند، به‌خصوص کالایی را که به اشرف برود یا از آن جا بیاید.

بدین ترتیب در همان قدمهای اول معلوم می‌شود که عمل ساده و پیش‌پا افتاده رفتن به بازار، تهیه مواد اولیه مورد نیاز و رساندن آنها به کارگاههای تولیدی، اگر امری ناممکن نباشد، دست کم بسیار پیچیده، و نه چندان کم‌خطرتر از یک رشته عملیات کماندویی است. تازه این نیمه ساده‌تر راه است. مشکلات نیمه دوّم، یعنی راه‌انداختن کاروانهای مجهّز برای رساندن کالاهای ساخته شده، از همان راههای ناامن به دست مشتریانی که از چهار گوشه کشور آنها را سفارش داده‌اند، قاعدتاً نباید نیاز به شرح و بسط فراوان داشته باشد.

خوب، حالا از «فعالیت‌های انتفاعی» چه تصویری پیدا کرده‌اید؟ گذشتن از هفتخوان رستم؟ با این همه باز تأکید کنم که همه واحدهای تولیدی به کار مشغولند و از قراری که به من می‌گفتند، کارشان رونق هم دارد. حل این معما هم، مثل سرد آوردن از هر آن چه در شرایط بسیار متغیّر و پرتلاطم کنونی در خاک عراق و به‌ویژه در رابطه با مقاومت می‌گذرد، از نوع سهل و ممتنع است. سهل است، چون به سادگی می‌توان تصور کرد که کاری را که خود اشرفیها، به سبب محصوربودن و محدودیت‌های فلج‌کننده‌ی که بر آنها تحمیل شده، نمی‌توانند انجام دهند، یک شرکت تجاری عراقی، دارای اسم و رسم و آدرس پستی و الکترونیکی، به سهولت می‌تواند انجام دهد. این شرکت می‌تواند کاتالوگ فرآورده‌هایی را که قادر است تولید کند، نوع سفارشهایی را که می‌تواند انجام دهد، همراه با قیمت‌ها و احیاناً اطلاعات دقیقی از کیفیت و کمیت مواد و مصالح به کار رفته، از طریق آگهی به اطلاع عموم برساند و از مشتریان سفارش بگیرد. این سوئیّه سهل راه حل است. سوئیّه ممتنعش عبارت از این است که شرکت مزبور باید اولاً همه این کارهایی را که در امر تجارت، عادی و پیش‌پا افتاده تلقی می‌شوند، در منتهای پنهان کاری و به سبک فعالیت‌های زیرزمینی انجام دهد؛ ثانیاً، مسئولانش

آمادگی آن را داشته باشند که در صورت کج رفتاری روزگار، همه چیز خود، از جمله جانشان، را از دست بدهند.^۴

این آمادگی البته در منطق «تجّار محترم» جایی ندارد، فقط در منطق تجار «اشرفی شده» - یعنی منطقی ملهم از یک آرمان و کاملاً ادغام شده در بطن یک استراتژی سیاسی - می تواند جا داشته باشد. از این رو می توان این نوع فعالیت انتفاعی را جلوه تازیه‌ی از مقاومت در برابر دشمن دید. بی تردید چنین شرکتها و چنین تجاری فراوان نیستند، اما همین قدر که چرخ تولید در اشرف بی توقف می گردد و محصولاتش به دست مشتریان می رسد، نشانه بی گفتگویی از وجود آنها و اثربخش بودن کارشان است.

کار تولید می گردد، اما برخی از تولیدگران با فعالیت جدیدشان مشکل ذهنی دارند و از نشان دادن آن به انواع گوناگون هم ابا نمی کنند. مثلاً عده‌ی برای ساختن اشیای فلزی، به عمد از قطعاتی استفاده می کنند که در سابق جزء امعا و احشای تانک یا نفربر بوده اند؛ بعد با شور و شوق ساخته شان را



۴- وقتی کارگرانی که برای گذران زندگی خود و خانواده شان در اشرف کار می کنند هدف تروریستهای آخوندنشان قرار می گیرند و به وحشیانه ترین شیوه ها به قتل می رسند، بیش بینی سرنوشت کسانی که برای اشرف کار انتفاعی انجام می دهند، نباید نیاز به رمل و اسطراب داشته باشد.

نشانت می دهند و خیام وار زمزمه می کنند: این دسته که بر گردن او می بینی... بعضی دیگر به خود قبولانده اند که کار کنونی شان موقتی است و به زودی کار مورد علاقه شان را از سر خواهند گرفت. برخی حتی برای این دوره موقت، دستگاه شمارش معکوس هم ساخته و به راه انداخته اند تا هر روز نزدیک تر شدن پایان این دوره موقت را در آن ببینند. نوستالژی «قرارگاه» در هوا منتشر است؛ «شهر» و زندگی و شیوه های جدید فعالیتش هنوز در همه اذهان به طور کامل جا نیفتاده است.

فعالیت های آموزشی

فعالیت های آموزشی، به عکس فعالیت های اجتماعی و انتفاعی، تازگی ندارد، بلکه از دیرباز در پایگاه های مقاومت رواج داشته و روز به روز هم بر دامنه اهمیتش افزوده می شده است؛ چه در زمینه آموزش نظامی - که اولویت و رشدیابندگی در یک ارتش آزادیبخش نیاز به اثبات ندارد - چه در زمینه آموزش کلاسیک مدرسه یی برای خردسالان، که زمانی به یک نهاد بزرگ و گسترده مبدل شده بود، و بالاخره چه در زمینه آموزش های جنبی فنی و هنری. اما در شهر اشرف، در فعالیت های آموزشی هم تغییرات عمده یی به وجود آمده تا با زندگی و حرکت جدید هماهنگی پیدا کند. مجموعه فعالیت های



آموزشی (و پژوهشی) در واحدی تمرکز پیدا کرده که «دانشگاه اشرف» نام گرفته است. محور جهت‌دهنده این فعالیتها اساساً رفع نیازهایی است که از فعالیت اجتماعی سرچشمه می‌گیرند. از آن جا که فعالیت اجتماعی بر پایه ارتباط و همکاری ساکنان اشرف با نیروهای پیشرو جامعه عراق استوار است، آموزش زبان عربی، یعنی اصلی‌ترین وسیله ایجاد و گسترش ارتباط، در حال حاضر بزرگترین بخش از فعالیتهای آموزشی را تشکیل می‌دهد. برای کسانی که در فعالیت اجتماعی به طور مستقیم شرکت دارند، این آموزش اجباری است. برای دیگران هم لابد، با افزایش سطح و حجم ارتباطات، به زودی گریزناپذیر خواهد شد.

صبح روزی که من برای بازدید به آن واحد رفته بودم، پنج کلاس مختلف کارشان را شروع کرده بودند و با اجازه و راهنمایی مسئولان، من به سه تا از آنها سرک کشیدم تا شیوه کارشان را ببینم. کلاسها همه پر و پیمان بودند، ولی نه آن قدر که معلم نتواند به شاگردان به طور انفرادی توجه کند. شور و شوق برای آموختن در دانشجویان همان قدر زیاد بود که در معلمان برای تدریس. چندی بعد که کلاسها کارشان را تمام کردند، با دو سه تن از معلمان هم توانستم گفتگو بکنم. همه شان معلمان حرفه‌یی هستند که در مدارس عراق درس می‌دهند یا می‌دادند. می‌گفتند که در اشرف هم همان برنامه را به همان شیوه تدریس می‌کنند. آموزش زبان عربی در سه سطح مقدماتی، متوسطه و عالی انجام می‌شود. به من گفتند که در حال حاضر ده تن از معلمان زبان عربی در اشرف مقیم‌اند، یعنی تمام هفته را برای تدریس در آن جا می‌مانند (و بدین ترتیب در دسترس شاگردان هستند) و یکی دو روز آخر هفته را به خانه خودشان می‌روند. معلمان عربی هم همان روحیه «اشرفی» را داشتند که پزشکان، حقوقدانان، و کلا، روزنامه‌نگاران و همه کسان دیگری که با اشرفیها در صف مبارزه مشترک قرار دارند. خودشان، با وجود تماس دائم با اشرفیها، فارسی حرف نمی‌زدند و شاگردانشان را هم وادار می‌کردند که در کلاس فقط عربی حرف بزنند تا هر چه سریع‌تر راه بیفتند. حاصل کارشان، تا آن جا که من توانستم مشاهده و قضاوت کنم، تاکنون بسیار موفقیت آمیز بوده است. تعدادی از شاگردان آنها مترجم خود من هنگام گفتگو با عراقیها بودند و آشکارا می‌توان دید که در کار ترجمه فوری و درجا، بسیار ورزیده شده‌اند.

فعالیت آموزشی اشرف به تعلیم زبان عربی خلاصه نمی‌شود. آموزش رشته‌های مختلف کار با کامپیوتر هم یکی دیگر از فعالیتهای پردا و طلب و در حال گسترش است. اگر آموزش زبان عربی به نیاز ارتباط و تبادل زنده فکر با افراد و سازمانهای عراقی پاسخ می‌دهد، می‌توان گفت که

کار کامپیوتری هم به یک معنی مکمل آن تلقی می‌شود، چون به اشرفیان امکان می‌دهد که محدودیت‌های ناشی از محصور بودن خود را از طریق ارتباط از راه دور تا حد زیادی جبران کنند و از بسیاری از امکانات دور از دسترس خود برخوردار شوند. یک شبکه داخلی، که به آن «اشرف‌نت» نام داده‌اند، ارتباط بین همه واحدها و قسمت‌های مختلف شهر را تأمین می‌کند. ارتباط با خارج از طریق اینترنت هم، با همه مشکلات گوناگونش، امکان‌پذیر است و بدین ترتیب اشرف را «به طور مجازی» از حصار خارج می‌کند. اشرفیان در این زمینه محصولات متعددی تولید می‌کنند که بعضی از آنها هدف انتفاعی دارند.

آموزش موسیقی دستگاه مخصوص خود را دارد که متأسفانه من فرصت سرک کشیدن به آن را پیدا نکردم. اما از قراری که شنیدم در این زمینه هم فعالیت شدید و گسترش یابنده‌یی حکمفرماست. هم‌چنین بین اشرفیان و بسیاری از هنرمندان و استادان عراقی - و نیز بین هنرجویانشان - همکاری صمیمانه و صادقانه‌یی وجود دارد که نمونه‌های زیادی از محصولات آن را در برنامه‌های هنری سیمای مقاومت می‌توان دید. گمان نمی‌کنم لازم باشد تصریح کنم که این همکاری هم با پذیرش خطراتی صورت می‌گیرد که پیش‌تر به آنها اشاره کردم.

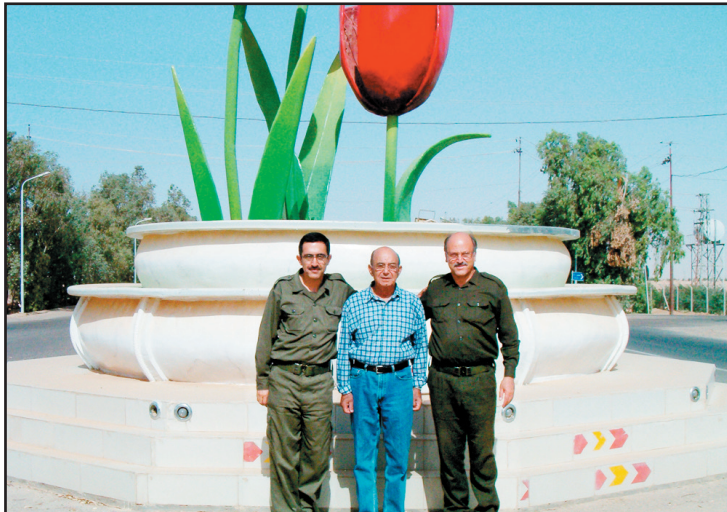
باید دانست که در کنار فعالیتهای آموزشی، فعالیتهای پژوهشی هم اندک اندک، در حد امکانات



موجود، دارند برای خود جا باز می‌کنند. اشرفیها پروژه‌های متعددی جهت استفاده از انرژی خورشیدی به راه انداخته‌اند. یکی از محصولات این فعالیتها، یک مینی‌بوس کوچک برقی است (مرا هم سوارش کردند) که برای نقل و انتقال افراد بین واحدهای مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد. پروژه تولید برق از نیروی باد هم شروع شده ولی هنوز در آغاز کار است. در یکی از تعمیرگاهها، من یکی از پره‌های عظیم توربینی را که با نیروی باد می‌گردد دیدم که شکسته شده بود و تعمیرکاران متخصص در حال مرمتش بودند. از قراری که به من می‌گفتند، آنچه مانع توسعه این نوع پروژه‌هایشان است، اول نامشخص بودن اوضاع و احوال و بعد مشکل دسترسی به مصالح اولیه مورد نیاز است. حرکت، اما، هرچند نه با آهنگ دلخواه، ادامه دارد.

گشت و گذار در شهر

ساکنان اشرف در شرایط جدید، کوشش زیادی به خرج داده‌اند تا عراقیهای دور و نزدیک و نیز خارجیهایی که به عناوین مختلف به عراق رفت و آمد دارند - و عده شان هم کم نیست - به اشرف بیایند و از شهرشان دیدن کنند. مردم عادی، آنها که نه برای بحث و گفتگو بلکه از روی کنجکاوی یا به قصد گردش به اشرف می‌رفتند، به تدریج زیاد شدند. گاه خانواده‌شان را هم برای تفریح و



استراحت به همراه می‌بردند تا چند ساعت یا یک روز را در پارک بسیار با صفا و زیبا و در کنار دریاچه‌یی که اشرفیها در آن بیابان بی آب و علف به وجود آورده‌اند، بگذرانند. برای زنان و مردانی که به قصد بحث و گفتگو یا شرکت در جلسه‌یی به اشرف می‌رفتند و کودکان خردسالشان را هم با خود می‌بردند، چون کسی را نداشتند که کودکان را به او بسپارند، اشرفیها از همان آغاز، سیستمی شبیه مهد کودک برای نگهداشتن بچه‌ها درست کردند. خارجیها بیشتر از افسران کشورهای غربی هستند که در عراق نیروی نظامی دارند و برای کار اداری یا گردش به آن جا می‌روند و از قرار معلوم بیش از پیش گرایش دارند که برخی از دوستان و همکارانشان را همراه خود ببرند تا از نزدیک با ساکنان اشرف و شیوه زندگی و فعالیتشان آشنا شوند.

در میان خارجیان، کسانی هم بودند که از همان روزهای اول پیشان به اشرف باز شد و بعد، نه از روی کنجکاوئی یا به قصد گردش، بلکه با هدف خرابکاری به عنوان مأموریت اداری، آمد و رفتشان را ادامه دادند. اینها مأموران وزارت اطلاعات رژیم آخوندها بودند که گاه با خانواده‌های رزمندگان مقیم اشرف، که برای دیدار فرزندانشان به آن جا می‌آمدند، همراه می‌شدند و گاه خود کاروانی از این خانواده‌ها به راه می‌انداختند تا به اشرف بروند و بکوشند تا فرزندانشان را به بازگشت به جهنم آخوندزده تشویق کنند. ماجرای تقلای وقیحانه این مأموران رنگارنگ دستگاه شکنجه و کشتار آخوندی، که بعد با فضاحت «تیف» و سپس نمایشهای چندش‌آور «نجات مجاهدین» دنبال



شد، در زمان خود توسط جنبش مقاومت به طور روزمره افشا می‌شد و البته تکرارش با همان تفصیل در این‌جا بیمورد است، ولی شاید یادآوری کوتاهی از آن دوران پرفتنه چندان بی‌جا نباشد. آمریکاییها، پس از اشغال عراق و خلع سلاح قرارگاه اشرف، رزمندگان ساکن آن را توسط سرویسهای مختلف خود هفت‌بار تک به تک مورد بازجویی قرار دادند. یکی از هدفهای عمده این بازجوییهای مکرر، تشویق رزمندگان به ترک مبارزه و رفتن به دنبال زندگی شخصی خود بود، البته با ترسیم چشم‌اندازهای فریبنده از آن زندگی خیالی در آینده و دادن وعده‌های سرخرمن. اردوگاه موسوم به «تیف» را هم، که چسبیده به قرارگاه اشرف بود، به این منظور تأسیس کردند تا کنده‌شدگان از اشرف را عجلتاً در آن اسکان دهند تا هرچه زودتر راهی اروپا و آمریکایشان کنند. اما چون «هرچه زودتر» هیچ‌گاه فرانسید، اردوگاه موقت رفته رفته تبدیل به گنداب راکدی شد که در آن گرم‌گرم استمالت «شیطان بزرگ» از «اسلام عزیز»، خیلی زود مورد بهره‌برداری وزارت اطلاعات آخوندها قرار گرفت. بی‌مورد نیست یادآور شویم که در آن زمان، پاره‌یی از ارگانهای بین‌المللی دست‌اندرکار امور پناهندگی، تحت تأثیر حکومت آخوندها، موافقت با درخواست پناهندگی افراد تیف را به نفی کامل مبارزه و ابراز ندامت از گذشته خود مشروط می‌کردند. بدین ترتیب بود که رژیم، که در آغاز توسط عوامل و ایادیش سعی داشت «تیف» را به عنوان «زندان مجاهدین» در اذهان جابیندازد، خیلی زود به‌طور کامل تغییر جهت داد و آن را به لقب «دروازه آزادی» مفتخر کرد و چپ و راست برای ساکنان اشرف پیام می‌فرستاد که برای خلاص شدن از دست مجاهدین، هرچه زودتر خود را به این «دروازه آزادی» برسانند! و از آن‌جا که وعده‌های آمریکاییها در مورد کسب پناهندگی در اروپا و آمریکا حتی یک مصداق هم پیدا نکرد، دست رژیم برای کشاندن افراد مایوس و سرگردان «تیف» به ایران بازترشد. عده‌یی از آنها از طریق سرپل رژیم در اربیل به ایران رفتند و برخی از آنان به استخدام وزارت اطلاعات درآمدند و پس از کسب تعلیمات لازم، با مأموریت مبارزه با مجاهدین به اروپا فرستاده شدند. آمریکاییها هم پس از چهارسال و نیم «تیف»‌داری بی‌ثمر، سرانجام تصمیم گرفتند «تیف» را تعطیل کنند و افراد باقیمانده در آن را بیرون بریزند. ... باز هم ساکنان اشرف بودند که به کمک آواره‌شدگان «تیف» شتافتند. شمار نسبتاً زیادی از آنان به اشرف مراجعه کردند و از کمکهای نقدی بی‌قید و شرط اشرفیها برای تأمین هزینه سفر و استقرار خود در یک کشور دیگر، استفاده کردند. مسئولان دست‌اندرکار این کمکها در اشرف به من گفتند که تا کنون (یعنی تا خرداد) بیش از سیصدهزار یورو به این‌گونه مراجعان کمک کرده‌اند و این کمک را هم چنان ادامه می‌دهند، چون

هنوز همه «تیفی»ها نتوانسته‌اند از عراق خارج شوند. قضاوت در مورد رفتارها و عملکردها در این زمینه، به عهده خوانندگان. اما خانواده‌های رزمندگان که پس از جنگ و بازشدن مرزها توانستند به اشرف بیایند تا فرزندانشان را - که الزاماً با خودشان هم‌عقیده نیستند - از نزدیک ببینند و از وضع زندگیشان مطلع شوند، همگی، از «فاصله زمین تا آسمان» بین «زندان اشرف»ی که به گوششان خوانده بودند و شهر اشرفی که با چشمان خود می‌دیدند - یعنی بین تبلیغات رژیم و واقعیت عینی - حرف می‌زدند و از این جهت شگفت‌زده بودند (من در مدت اقامتم توانستم دو نمونه از این خانواده‌ها راه، که به تازگی از راه رسیده بودند، ببینم و این قضاوت را از زبان خودشان بشنوم).

ساکنان اشرف برای پذیرایی از انواع و اقسام میهمانانی که به طور مرتب برایشان می‌رسند، یک مجموعه به نام هتل ایران ساخته‌اند. از قراری که شنیدم هتل ایران اغلب اوقات پر است، ولی میهمان اضافی هیچ وقت بی‌جا و مکان نمی‌ماند. اشرفیها میهمانان ویژه‌ی هم دارند که مورد توجه خاصشان هستند: کودکان یتیم منطقه که پدر یا مادر (یا هر دو) را بر اثر یک حادثه تروریستی از دست داده‌اند. هر ده پانزده روز یک بار اشرفی‌ها گروهی از آنها را دعوت می‌کنند که تمام روز را در اشرف میهمانشان باشند. من شاهد یکی از این ضیافتها بودم و می‌توانم بگویم که مجاهدین برای کودکان میهمانشان سنگ تمام گذاشته بودند. سالن بزرگی که از روز قبل به نحو چشمگیری



تزیین شده بود، درست در اختیار صد و چهل پنجاه کودکی بود که با سرپرستانشان به آن جا آمده بودند: آواز می خواندند، می رقصیدند، ادا درمی آوردند، سرو صدا می کردند... خلاصه هر کس هر هنری داشت، نشان می داد. وسائل تفریح و سرگرمی و خوراکی و نوشیدنی هم فراوان بود. مجاهدین در این ضیافت فقط خدمت می کردند و مراقب بودند چیزی کم و کسر نباشد و بعد هم، قبل از این که ناهار بدهند، هدیه های کودکان را به آنها دادند: به هر کس یک کوله پشتی، حاوی نوشت افزار و کتاب برای مدرسه روها و اسباب بازی برای کوچکترها، به اضافه یک پوشاک (یک پیراهن یا یک جفت کفش یا چند جفت جوراب...) وقتی کودکان کوله پشتیهایشان را باز کردند من اشیاء داخلشان را توانستم ببینم. میزبانان همه کار کردند تا به میهمانانشان خوش بگذرد و گمان می کنم در این کوشش کاملاً موفق بودند.

از نوآوریهای دیگر در شهر اشرف، فروشگاه بزرگی است که چلچراغ نام دارد. در این فروشگاه بزرگ با غرفه های متعدد و متنوع، انواع و اقسام اجناس را که در عراق پیدا می شوند، به اضافه آنهایی که خود اشرفیان تولید می کنند، می توان دید (و خرید). در سابق، در قرارگاه نظامی اشرف هم یک انبار بزرگ حاوی اجناس مورد نیاز رزمندگان وجود داشت که به آن «سوپر» می گفتند. «سوپر» فروشگاه نبود، مرکز توزیع سهمیه های نفرات ارتش آزادیبخش بود. چلچراغ، اما، فروشگاه است، هر



چند مشتریانش ناگزیر همان ساکنان اشرف‌اند. از در فروشگاه که وارد می‌شوی، به یک باجه بانک برمی‌خوری که پول مشتری را می‌گیرد و یک کارت اعتباری به نامش صادر می‌کند. همه خریدها با کارت اعتباری انجام می‌گیرند (البته به اندازه اعتبارش). در صورت تمام شدن اعتبار، می‌توان با پرداخت مجدد به باجه بانک آن را تجدید کرد. هر یک از ساکنان اشرف یک سهمیه اعتباری معین برای یک دوره معین دارد که روی کارتش ثبت شده است (سهمیه‌ها برابرند). این سهمیه برای خریدهای شخصی و خصوصی است و اگر قبل از پایان دوره همه اش را مصرف کنی، بقیه خریدهایت را باید از جیب پردازی. در فروشگاه از خوراکی و پوشاکی و وسایل خانگی و نوشت افزار و پاره‌یی ابزارهای فنی و... بسیاری چیزها یافت می‌شود. به من توضیح دادند که اجناسی که از ایران می‌آیند، تمام بازارهای عراق را پر کرده‌اند. در چلچراغ هم از این اجناس بود. اما در مورد خوراکیها، نسبت به جنسهای واردشده از ایران بسیار احتیاط به خرج می‌دادند، می‌گفتند «تجار محترم»، خیلی از خوراکیهای فاسدشده یا تاریخ مصرف گذشته‌شان را بی‌هیچ ملاحظه، راهی بازارهای عراق می‌کنند (در عوض خوراکیها و آشامیدنیهای اشرف‌ساز واقعاً سالم، لذیذ و گوارايند). سخت‌گیری اشرفیها در تهیه مواد غذایی از بازارهای عراق، حتماً بی‌حکمت نیست، چون به تجربه تکیه دارد. می‌گفتند علاوه بر اجناس فاسد، از اجناس مسموم هم باید برحذر بود چون یکی از تاکتیکهای



مبارزاتی «اسلام عزیز» مسموم کردن غذای مخالفان است. خود اشرفیها یک «مجتمع غذایی» دارند که محال است با «مجتمع قضایی» آخوندها اشتباه شود، چون در آن برای زنده و فعال ماندن تدارک دیده می‌شود در حالی که در این برای پرونده‌سازی و شکنجه دادن و قتل انسانها. مواد غذایی اشرف در سردخانه‌های بزرگی نگهداری می‌شوند که همواره تحت مراقبت و کنترل قرار دارند. ورود رابطه خرید و فروشی به اشرف را من یکی از نشانه‌های «شهر» شدن این قرارگاه نظامی تلقی می‌کنم. در همین زمینه یکی از دوستان اشرفی به من می‌گفت که به ساکنان اشرف توصیه شده است که در مورد مصرف شخصی و فردی اموال عمومی ملاحظات لازم را بکنند. بعد توضیح داد که از آن جا که در زندگی جمعی ما، همه نیازمندیها یک جا برآورد و برآورده می‌شوند، کسی به مصرف شخصی خودش فکر نمی‌کند، مثلاً اگر از اتاق کارش برای انجام کار دیگری بیرون می‌رود که ممکن است چند ساعت به طول بینجامد، فکر خاموش کردن چراغ یا کولر هیچوقت به ذهنش نمی‌رسد. حالا باید به فکر مصرف شخصی و انفرادی خودمان هم باشیم و این برایمان تازگی دارد.

یکی دیگر از تأسیسات شهری تازه، ورزشگاهی است که اسمش را امجدیه گذاشته‌اند. در این ورزشگاه، یک زمین چمن عالی، که با بهترین زمین چمنهای اروپایی می‌تواند قابل قیاس باشد، برای بازی فوتبال ساخته‌اند. در زمانی که من آن جا بودم، یک دوره مسابقات حذفی بین تیمهای



شهر در جریان بود که من توانستم یک نیمه وقت از یکی از مسابقات یک چهارم نهایی را ببینم و بسیاری از دوستان دیرین را در میان تماشاچیان پیدا کنم. اشرفیها از آن رو برای ورزش و توجه به جسم اهمیت قائلند که هم محصورند و دیگر امکانات سابق را برای تحرک بدنی ندارند و هم سن و سالها بالا رفته و به حرکت درآوردن بدنی که ساعتها در نشستهای سیاسی یا کلاس درس یا پشت کامپیوتر بی حرکت مانده، به یک نیاز روزمره غیر قابل گذشت مبدل شده است. به همین علت است که هر روز در اواخر بعدازظهر، بعد از اتمام کار، افراد زیادی را می بینی که در خیابانهای اشرف در حال دویدن (و عرق ریختن) اند. امجدیه دو استخر شنای فوق العاده زیبا هم دارد که تازه ساخته شده اند و من در یکی از آخرین روزهای اقامتم شاهد افتتاح و آب انداختن آنها بودم.

از تأسیسات نوین شهر، یکی هم مسجد شهر است که توسط ساکنان اشرف با مصالح پیش ساخته، ظرف مدت کوتاهی (تقریباً یک سال) ساخته شده است. فضای درون شبستان بزرگ مسجد و تزئینات هنرمندانه داخلی به واقع دیدنی هستند. دوستان اشرفی می گفتند این تنها مسجدی در عراق است که اولاً شیعه و سنی هر دو در آن نماز می خوانند و ثانیاً وقتی در کنار هم قرار می گیرند، دعوایشان نمی شود. از قراری که شنیدم این مسجد ویژگی دیگری هم دارد و آن این که در حال توسعه مداوم است، یعنی مرتب اضافات و ملحقاتی به بدنه اصلی آن افزوده می شود.



«مزار» یکی دیگر از تأسیسات شهری (متأسفانه) در حال توسعه است که البته جدید نیست و تأسیسش به دوران بعد از جنگ کویت به عنوان بنای یادبود مجاهدانی که در آشوبهای آن زمان به شهادت رسیده بودند و اجسادشان پیدا نشده بود برمی‌گردد. تا آن زمان مجاهدین اجساد شهیدانشان را در کربلا به خاک می‌سپردند، ولی از آن پس در همین «مزار» دفن می‌کنند. مزار بزرگ، با صفا و آراستگی که من در این سفر دیدم، به واقع یکی از جالب‌ترین دیدنیهای این شهر است و از قراری که می‌گفتند، یکی از نخستین جاهایی که هر تازه واردی به آن سر می‌کشد. ردیف منظم قبرهای براق و غالباً مزین به گل و گیاه، عکسهای شهیدان اشرف (از جمله کارگرانی که در راه آمدن به اشرف هدف تهاجم تروریستی عوامل رژیم آخوندی قرار گرفته و جان باخته بودند) به علاوه موسیقی محزون و ملایمی که در محل مترنم است، هیچ بازدیدکننده‌ی را بی‌تفاوت نمی‌گذارد. موزه مقاومت هم سابقه‌ی دیرینه دارد، اما ساختمان بزرگ و تازه‌یی که برایش ساخته‌اند، نحوه جدید آرایش سالنها و غرفه‌ها، کتاب نفیسی که برای معرفی این موزه به تازگی چاپ شده، و به ویژه استقبال گرم مسئولان و راهنمایان موزه از بازدیدکنندگان، که حاضرند با خوشرویی و صبر و حوصله فراوان ساعتها همراهیت کنند و درباره‌ی جزء به جزء محتوای غرفه‌ها و اشیایی که در معرض دید قرار داده شده‌اند تا جایی که خودت خسته شوی، برای توضیح بدهند، این موزه را یکی از جذاب‌ترین مکانهای دیدنی شهر اشرف کرده است. من با موزه مقاومت از همان زمان که در بغداد



گشایش یافت، آشنا شدم و طی همهٔ این سالیان بارها از آن دیدن کردم، اما موزهٔ شهر اشرف آنقدر برایم جاذبه داشت که دوباره مرا به آنجا کشید تا سر فرصت بتوانم همه جایش را ببینم و تازه وقتی همه جایش را دیدم، مسئولانش به من گفتند که به علت کمبود جا، هنوز بسیاری از اشیاء را در انبار نگهداشته‌اند. هم‌چنین گفتند همهٔ خارجی‌ان که به اشرف می‌آیند، اول از موزه دیدن می‌کنند و از این گشت و گذار در تاریخ مقاومت خونبار، بسیار تحت تاثیر قرار می‌گیرند.

کتابخانهٔ شهر، در عوض، کاملاً تازه و نو بنیاد است. کتابخانهٔ بزرگ مقاومت که در یکی از قرارگاه‌های ارتش آزادیبخش قرار داشت، در همان آغاز جنگ، بر اثر بمباران توسط نیروهای ائتلاف، خراب شد و کتابها همه سوختند و از بین رفتند. می‌گفتند فقط چند جلد کتاب نیمه‌سوخته از همهٔ آن کتابخانهٔ بزرگ باقی مانده‌اند. اشرفیها فعالیت زیادی برای راه‌انداختن یک کتابخانهٔ جدید به خرج دادند و در حدی که امکان داشت (این «امکان» در آن بحیوحت جنگ و وضع آشفتهٔ بعد از آن، بیشتر مجازی بود تا واقعی!) مقداری کتاب گردآوری کردند تا کتابخانهٔ جدیدی به راه بیندازند. مسئولان کتابخانه از همهٔ علاقمندان به مقاومت و هم‌چنین از غیرعلاقمدانان به مقاومت ولی علاقمند به کتاب و گسترش مطالعه و کتابخوانی انتظار دارند که در حد امکاناتشان آنها را یاری دهند و برایشان کتاب بفرستند. مرا هم مأمور ابلاغ این خواستشان به همهٔ هم‌میهنان کردند.

به سالنهای بزرگ و کوچکی که به گردهمایبهای بزرگ و کوچک اختصاص دارند، و نیز به اتاقهای



استراحت یا ملاقاتهای خصوصی که در نزدیکی آنها قرار دارند، و معمولاً همیشه اشغال شده هستند، پیش‌تر اشاره کردم. در این سالن‌ها و اتاقها سیاست به شکلهای مختلف جریان دارد: مباحثه، جدل، تجزیه و تحلیل، تفسیر خبر، ارائه پیشنهاد برای عمل و ... سهم اجرای مراسم و کنسرت هم اندک نیست. از پارک بزرگ، سرسبز و باصفایی که گردشگاه مطلوب اهالی و بازدیدکنندگان از شهر است، قبلاً به اشاره سخن گفتم. بخشی از این پارک را به تصاویری از نامداران انقلاب مشروطه و دوران پس از آن، که نورپردازی هنرمندانه‌ی زنده و برجسته‌شان می‌کند، آراسته‌اند و اسمش را - لایه به مناسبت صدمین سال انقلاب مشروطه - گذاشته‌اند پارک اتابک! از دریاچه زیبا و جذاب پارک، که خیلی بزرگ نیست ولی طراوت و تازگی آن برای گرم‌زدگان آن بیابانهای خشک و سوزان شفاعت‌بخش است، خاطره‌خوش یک شب‌نشینی را، که افراد یکی از واحدها در کنارش ترتیب داده بودند و من هم میهمانشان بودم، هنوز نشخوار می‌کنم. ایجاد فضای سبز و گسترش آن، یکی از وظایفی است که رزمندگان مقاومت از دیرباز برای خود قائل بوده و با پشتکاری بی‌مانند، همواره دنبالش کرده‌اند. شهر اشرف شاهد زنده آن شمرده می‌شود. هم اکنون هم همه واحدها در محل استقرار خود و محیط اطرافش باید فضای سبز ایجاد کنند و در حد امکان گسترش دهند. از صیفی‌کاری که محصولاتش روزمره مصرف می‌شوند تا درختکاری، که حاصلش در بلندمدت می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد، انواع ابتکارها برای توسعه فضای سبز دیده می‌شود. مثلاً یکی از واحدها، تاکستانی با ردیفهای منظم



از انگورهای بالارونده از داربستها به وجود آورده که هنگام ورود به آن کاهش درجه گرمای هوا را به خوبی احساس می‌کنی. یا از دروازه شهر که بیرون می‌روی، در دو سمت خیابانی که به جاده اصلی منتهی می‌شود، درختکاری منظمی را می‌بینی که در سابق وجود نداشت. دوستان اشرفی می‌گفتند بعد از جنگ، هنگامی که دولت عراق برای اولین بار اعلام کرد که قصد دارد ما را ظرف شش ماه از کشور اخراج کند و همه خیال می‌کردند که دیگر مشغول جمع و جور کردن اسباب و اثاثمان شده‌ایم، تصمیم گرفتیم این درختها را بکاریم، و در میان تعجب افراد نیروهای ائتلاف کاشتیم! ملاحظه می‌کنید که حالا بزرگ شده‌اند و ما هم چنان مواظبشان هستیم!

بیمارستان اشرف از تأسیسات بسیار قدیمی تری است که در زمان تحرک ارتش آزادیبخش، در اوج فعالیت بود و بعد از جنگ هم، بدون این که «سلاح» خود را زمین بگذارد، هم‌چنان به فعالیتش ادامه می‌دهد. حتی می‌توان گفت فعالیتش امروزه اهمیت حیاتی پیدا کرده است، چون بیماران شهر اشرف نه می‌توانند برای درمان به بیمارستانهای عراق مراجعه کنند و نه به آنها اجازه می‌دهند که به کشور دیگری بروند. از این رو بیمارستان اشرف حالا به یگانه مرجع قابل دسترسی بیماران شهر مبدل شده است. خوشبختانه، همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم، هم از پشتیبانی و همکاری پزشکان اشرف‌دوست عراقی برخوردار است و هم، از قراری که مسئولانش می‌گفتند، به تدریج به بسیاری از وسایل مدرن تشخیص و درمان مجهز شده است و این تجهیز هم‌چنان دنبال می‌شود (بخشی از



آنها را خودم هم به چشم دیدم). روزی که من به آن جا رفته بودم، شمار بیماران بستری اندک بود. به گفته مسئولان، بیمارستان هم اکنون توانایی آن را پیدا کرده است که به انواع مراجعات پاسخ دهد. وقتی انبار ذخیره داروها و تجهیزات پزشکیشان را دیدم، حرفشان را واقعاً باور کردم. کلینیک دندانپزشکی، اما، فعالیتش نه تنها کم نشده بلکه به مراتب افزایش یافته است. دلیلش خیلی ساده است: مشتریها مرتب زیاد می شدند در حالی که کادر درمانی، دندانپزشک و پرستار، ثابت مانده بود. دندانپزشکان برای برطرف کردن این کمبود، که داشت به مسأله نگران کننده‌ی مبدل می شد، یک دوره آموزشی برای داوطلبان پرستاری ترتیب دادند و طی آن علاوه بر دادن یک ردیف معلومات اولیه درباره دهان و دندان، فراوان ترین علل مراجعه افراد به دندانپزشک و طریقه رسیدگی به این عوارض و درمانشان را به آنان می آموختند. از این دوره آموزشی چندماهه، که با کار عملی توأم بود، به گفته مسئولان ده پرستار خوب و کارآموده بیرون آمده اند که حالا می توانند به اکثر مراجعات، که موارد ساده و روزمره هستند، خودشان پاسخ بدهند و موارد دشوار و پیچیده را به دندانپزشکان احاله دهند. دندانپزشکان از این که بدین ترتیب صرفه جویی زیادی در وقتشان به عمل می آید و از این رو می توانند فرصت لازم را برای رسیدگی به عوارض سخت و پیچیده و درمان آنها داشته باشند، اظهار خوشوقتی می کردند.

نمی توان از تأسیسات شهر اشرف حرف زد و به دردرس آفرین ترین آنها که همان آب و برق باشند، اشاره‌ی نکرد. قطع آب آشامیدنی اشرف، برای وارد آوردن فشار به ساکنان شهر - لایب به امید بی تاب کردن آنها و ادار کردنشان به ترک آن جا - یکی از ننگین ترین «حیله های جنگی» اسلام ناب ولایتی است که رژیم آخوندها، بعد از جنگ، دوبار توسط مزدورانش به آن متوسل شده است، یک بار با منفجر کردن لوله آبسانی، که در فاصله دجله تا اشرف، به ساکنان روستاهای سر راه هم، که حدود بیست هزار نفرند، آب می رساند، و بار دوّم با منفجر کردن تصفیه خانه نزدیک دجله. البته هر دو بار تیر رژیم به سنگ خورد و نه تنها فتوری در پایداری ساکنان شهر اشرف ایجاد نکرد، بلکه عزم آنها و نیز ساکنان روستاهایی را که از آن آب استفاده می کردند، برای مقابله با دشمن نابکار جزم تر کرد. از آن جا که تلاش ناجوانمردانه رژیم در این زمینه مسبوق به سابقه هم بود و باز هم تکرارش امکان داشت، ساکنان اشرف از مدتها پیش تر به فکر تنها راه حل دیگر، یعنی تولید آب در محل از طریق حفر چاه هم بودند. چند حلقه چاهی که در نقاط مختلف اشرف تاکنون زده شده، همه به آب رسیده اند. مسئولان این پروژه می گفتند نمونه هایی از آب چاههای مختلف را به آزمایشگاه هم

فرستاده‌اند و آزمایشگاه همه نمونه‌ها را سالم و قابل استفاده برای مصارف کشاورزی یا شست و شو تشخیص داده است. اما به علت شوری، برای آشامیدن مناسب نیستند. اشرفیها حالا دارند روی پروژه شیرین کردن آب چاهها مطالعه می‌کنند. البته هم‌اکنون آب رودخانه هم به اشرف می‌رسد و عراقیان ساکن مسیر، حفاظت از لوله آبرسانی را به‌عهده گرفته‌اند. دستگاه تصفیه‌ی هم که از قدیم در اشرف بود، هم‌چنان به خدمت ادامه می‌دهد و در حال حاضر کمبود آب مسأله نیست (حتی وقتی من پیشنهاد کردم استخرهای شنای امجدیه را با آب شور چاهها، که سالم تشخیص داده شده است پر کنند، دوستان اشرفی برایم پشت چشم نازک کردند!) اما فکر شیرین کردن آب چاهها در فضا پراکنده است.

مشکلات مربوط به برق از نوع دیگری است. قطع و وصلهای فراوان و بی‌حساب و کتاب و نوسانهای مکرر و پرممانه و لتاژ برق، که دیگر به یک روال عادی و روزمره تبدیل شده، عوارض و ضایعات زیادی به همراه دارد. من در بازدید از یکی از تعمیرگاههای شهر، پنج استادکار عراقی را دیدم که همراه با تعدادی از اشرفیها سخت سرگرم تعمیر موتورهای از کار افتاده کولرها بودند. به من توضیح دادند که کار همه تعمیرگاههای دیگر هم، مثل این یکی، در حال حاضر - که هنوز گرما شدت پیدا نکرده - تعمیر کولرهایی است که به‌طور مرتب، بر اثر نوسانهای شدید جریان برق از کار می‌افتند و باید فوراً به دادشان رسید. من دیگر جرأت نکردم بیرسم پس تلویزیونها و یخچالها و سایر وسایل برقی



را کجا تعمیر می‌کنند. از آن‌جا که برق این بخش از عراق از ایران می‌رسد، می‌توان پای رژیم را در این زمینه هم به میان کشید، اما در این مورد، اثر وجودی رژیم در بی‌کفایتی، عقب‌ماندگی و ناتوانی ذاتیش قابل مشاهده است (چون وضع برق ایران هم به همین خرابی است)، در حالی که تلاش برای قطع آب آشامیدنی، از طبیعت بی‌رحم ضدبشریش سرچشمه می‌گیرد.

در مرکز برق شهر اشرف تلاش فوق‌العاده ولی متأسفانه کم‌حاصلی را که برای جبران این کمبودهای اساسی صورت گرفته است و می‌گیرد، به چشم می‌بینی. ترانسفورماتورها و ژنراتورها مرتب مشغول کارند و متخصصانی که چشمشان مرتب به عقربه‌هاست بر آنها نظارت می‌کنند. آنها، از قراری که می‌گفتند، تاکنون توانسته‌اند جریان مداوم و منظمی برای سردخانه‌های اساسی (دارویی، غذایی و...) تأمین کنند، ولی در مورد برق مصرفی برای روشنایی یا بکار انداختن وسایل برقی، کار زیادی فعلاً از دستشان بر نمی‌آید، به خصوص که سوخت ژنراتورها هم، همان سرنوشت سهمیه ارزاق را پیدا کرده و باید از طرق دیگری بدستش آورد. وقتی من به آنها پیشنهاد کردم به فکر راه‌اندازی یک نیروگاه هسته‌یی باشند، خنده تحویلیم دادند!

دوستان اشرفی مرا، به تقاضای خودم، به دیدن محلی هم بردند که زمانی چادرهای «تیف» در آن‌جا برافراشته شده بودند، این محل حالا زمینی خالی است که در آن سوییچ آمریکاییها محوطه‌یی را برای آموزش دادن پلیس عراق ساخته‌اند. پس از این دیدار گشتی هم در «مرز»های شهر در همان



قسمت زدیم و از دو سه برج دیدبانی هم دیدن کردیم. در این برجها، نگهبانان با دوربین آن طرف «مرز» راه، که غالباً صحرای خشک و بی‌آب و علفی است، زیر نظر دارند. مقررات راندگی در شهر اشرف، در قیاس با قرارگاه اشرف، خیلی سفت و سخت‌تر شده است، مجازات تخلفها هم سنگین‌تر و اجرائشان فوری‌تر. حتی آمریکاییها را هم، که در مملکت اشغال شده خود را به مراعات هیچ قانون و مقرراتی پایبند نمی‌دانند، مجبور کرده‌اند در شهر اشرف هم از سرعت مجاز تجاوز نکنند و هم رفت و آمد کامیونهای سنگینشان را (که حامل بار برای پایگاه آمریکائیان در همان نزدیکی اشرف هستند) از قبل اطلاع دهند.

با این همه، گشت‌زدن، چه سواره و چه پیاده، در خیابانهای اشرف هیچ‌وقت بی‌فایده نیست. کافی است بخت اندکی با گردشگر یاری کند تا، مثل من، یک روز صبح خیلی زود از خواب بیدارش کنند تا در محوطه‌ی یکی از واحدها ببیند که چگونه با بلندشدن صدای آژیر موقعیت اضطراری، نفرات واحد از خوابگاه بیرون می‌ریزند و هر یک، در یک چشم بهم‌زدن، در سنگری پناه می‌گیرد که از پیش برایش معین شده است. اگر هم بخت یاریش نکند، خیلی امکان دارد که طی گردش در خیابانها، مثلاً به تپه‌یی برسد که اشرفیها با خاکریزی روی محل اصابت یک بمب منفجر نشده‌ی زمان جنگ درست کرده‌اند، چون ساختن مجدد بنای خراب شده را خطرناک تشخیص داده بودند. یا در خیابانها، بناها، آثار هنری و مجسمه‌هایی را ببیند که غالباً در وسط میدانها به پا شده‌اند و بیشترشان به دوران پس از جنگ تعلق دارند. مثل «برج آزادی»، «پرواز»، «حافظیه»، «آرش» و ... دروازه‌ی شهر اشرف هم یکی از آنهاست.

روز آخر از دوستان پرسیدم از شهر اشرف من چقدرش را دیده‌ام؟ گفتند کمی بیشتر از پنجاه درصدش را.

مؤخره

۱- دیدار من از شهر اشرف در خرداد ماه امسال صورت گرفت. در آن وقت نه هنوز دادگاه استیناف انگلستان رأی به ابطال تصمیم دولت مبنی بر قراردادن نام سازمان مجاهدین در لیست سازمانهای تروریستی داده بود، نه گردهمایی بزرگ و باشکوه ویلپنت برگزار شده بود، نه سه میلیون از شیعیان جنوب عراق بیانیه‌ای را در حمایت از مجاهدین و بیزاری از رژیم حاکم بر ایران صادر کرده بودند، نه پشتیبانی اکثریت پارلمانتهای فرانسه از مقاومت ایران اعلام شده بود و نه سفر خانم رجوی به

ایتالیا و رهاوردهای بزرگش تحقق یافته بود. همه این حوادث «روپایی» را من در ارتباط با مبارزه‌ی می‌دانم که در شهر اشرف، در شرایط بسیار سخت بعد از جنگ، به پیش برده می‌شود.

۲- با این همه بین حمایتی که نیروهای مترقی و مردمی عراق از اشرفیها می‌کنند و پشتیبانی بخشی از سیاستمداران اروپایی (و آمریکایی) از مجاهدین، به نظر من تفاوتی وجود دارد که هر چند ممکن است در عمل بی‌تأثیر یا کم‌اثر باشد (با حتی قابل مشاهده نباشد)، ولی ندیده‌اش نمی‌توان گرفت: تحلیل مجاهدین از نظام ولایت فقیه و خوابی که این رژیم برای کشور عراق دیده است، و نیز تجربه‌ی سی‌ساله آنها در مبارزه با این نظام، به‌واقع از سوی نیروهای ترقیخواه عراقی - و در نتیجه توده‌ی هوادارانشان - پذیرفته و جذب شده است و هر چه زمان می‌گذرد مانورهای رژیم (و عواملش) برای مرعوب کردن و به حاشیه‌راندن آنها بی‌اثرتر و آگاهی مردم عادی نسبت به خطر استبداد دینی که بالای سرشان پرپر می‌زند، بیشتر می‌شود. می‌توان گفت که نیروهای سیاسی پیشرو عراق با پشتیبانی بی‌دریغ خود از اشرفیها، در واقع به حقانیت جنبش مقاومت در برابر رژیم گواهی می‌دهند، در حالی که در اروپا، از آن جا که در عالم سیاست «حقانیت» حرکتها با تعادل قوای موجود سنجیده می‌شود، پشتیبانی سیاستمداران از مقاومت، بیشتر به مظلومیت این جنبش تکیه دارد: از پایمال شدن حقوق جنبش توسط دولتها انتقاد می‌کنند، به قراردادنش در لیست سازمانهای



تروریستی، بدون رعایت شیوه عادلانه رسیدگی به این اتهام، اعتراض می‌کنند و خواهان خارج کردنش از این لیست می‌شوند و ... گفتن ندارد که در میان همین سیاستمداران اروپایی پشتیبان مقاومت، رجال ارجمندی هم هستند که همواره با تمام وجود از مقاومت و حقانیتش دفاع کرده‌اند و می‌کنند، من آنها را جزء مقاومت خودمان می‌شمارم یا، به بیان درست‌تر، خودمان و آنها را جزء جنبش بالقوه مقاومتی می‌دانم که مرزهای کشوری، دینی، قومی، زبانی و ... را پشت سر می‌گذارد. در حال حاضر که رژیم ایران هم به‌طور مستقیم و هم توسط عوامل و کارگزارانش به دولت عراق فشار می‌آورد که رزمندگان مقاومت را از آن کشور اخراج یا، حداقل، در همان شهر اشرف زندانی کند و خود زندانبان‌شان شود، این دوگونی حمایتها از مجاهدین به عنوان حمایتهای مکمل، امتیاز بزرگی برای جنبش مقاومت شمرده می‌شود و امکانات زیادی برای مانور در اختیار این جنبش می‌گذارد. جا دارد از این امتیاز بیشترین بهره را گرفت.

۳- بیست و دو سال پیش، وقتی برای بار اول به پایگاههای مجاهدین در خاک عراق رفتم، که در آن زمان بیشترشان در منطقه کردستان قرار داشتند، مجموعه مشاهداتم را در بازگشت در ضمیمه «ماهنامه شورا» با عنوان گزارشی از پشت جبهه منتشر کردم. در آن گزارش خواننده می‌توانست با انواع پایگاههای مقاومت، نقشی که به عهده دارند، مسائلی که با آنها درگیرند، رزمندگانی که در



این پایگاهها مستقرند و اسامی واقعی و مستعارشان و احياناً شمه‌یی از خصوصیات شخصی هر کدام آشنا شود. هم‌چنین سعی کرده بودم از طریق جمع‌آوری شهادتهایی که قربانیان شکنجه در زندانها یا مبارزان مخفی‌شده در پناهگاهها در اختیارم گذاشته بودند، طرحی کم و بیش دقیق از آن دوران سنگین و خونین وحشت برای خواننده ترسیم کنم. و نیز، از آن‌جا که خودم هم بار اول بود که با این رزمندگان روبه‌رو می‌شدم و در هر برخورد و ملاقات، پس از سلام و احوالپرسی، خود به خود میدان به پرسش و پاسخهای متقابل سپرده می‌شد، کوشیده بودم محتوای این گفتگوها و موضوعهای مورد بحث را تا آن‌جا که در ذهن یا یادداشتهایم ضبط کرده بودم، به اطلاع خواننده برسانم. خلاصه خواسته بودم عناصری از آناتومی یک مقاومت آزاد در حرکت ولی غریبه در محیط^۵ را، آن‌طور که دیده‌ام، ترسیم کنم. این بار هم به پایگاه مقاومت در عراق رفته بودم، که دیگر نه پشت جبهه بلکه قلب جنبش پایداری در برابر نظامی است که آن سرزمین را سهم شرعی ولی فقیه حساب می‌کند، تا زندگی و فعالیت جدید شهر اشرف بعد از جنگ را از نزدیک ببینم. حاصلش همین گزارش مختصری شده است که می‌بینید، و اگر بخواهم با همان اصطلاحاتی تعریفش کنم که در مورد گزارش اول به کار بردم، می‌گویم: عناصری از فیزبولوژی یک مقاومت محصور ولی کاملاً جافتاده و فعال در محیط آشنا. شاید به همین علت هم معکوس گزارش قبلی شده است: هم طول و تفصیل ندارد و به صورت متراکم و آب‌گرفته درآمده و هم در آن اساساً به فعالیتهای تازه توجه شده نه به دست‌اندرکارانش. البته از ساکنان اشرف، دوستان اشرفی، اشرفیان و ... هم حرف زده‌ام، ولی از کسی نام نبرده‌ام بدون اینکه تعمّدی در کار باشد. لابد فکر می‌کردم واژه «اشرفی» خودش هم اسم است، هم صفت، هم ورقه هویت و هم گواهینامه مبارزه بی‌امان و پایداری بیکران همراه با دلتنگی پایان‌ناپذیر برای دیدار مسعود و مریم.

۵- این غریبگی صرفاً از آن رونبود که مجاهدین در کردستان عراق، در محیطی قرار گرفته بودند که سنخیت چندانی با آن نداشتند (و شاید به همین علت هم لباس کردی نشان می‌کردند و «کاک» شده بودند تا خود را با محیط به نوعی هم‌رنگ کنند)، بلکه به این سبب هم بود که دُب اکبر، که آن منطقه از کردستان را تیول خود می‌دانست، شروع به مجیزگویی حاکمان تهران کرده بود و برای خوشرقصی، تفنگدارانش را مأمور ایجاد مزاحمت و حرکت‌های ایثابی در قبال مجاهدین کرده بود تا آنها را وادار به ترک محل کند؛ کاری نظیر آن‌چه امروز هم دارد، در مقام رسمی، ولی باز برای خوشرقصی جلو آخوندها، با شهر اشرف می‌کند.

هم‌چنین هیچ بحث و جدل جدی و عمیقی با هیچ یک از آنها نداشته‌ام، در حالی که موضوع بحث و جدل در بینمان کم نیست، شاید به این علت که در زمان کوتاه اقامتم، حرکت و عملشان مشغله ذهنیم بود نه حرفهایشان، که خیلی هم از آنها بی‌اطلاع نیستم. نمی‌دانستم آیا می‌توانم قانعشان کنم که برای رژیم آخوندها، این مجاهدین خلع‌سلاح‌شده خیلی خطرناک‌تر از آن مجاهدین مسلح هستند یا نه. در عوض به حرفها و اظهار نظرهای عراقیان با ولع گوش دادم و اطمینان یافتم که در قضاوت‌م اشتباه نمی‌کنم.

با دوستان اشرفیم اگر بحث و جدل نکردم، در مورد شرایط زندگی و فعالیت بعد از جنگ و رابطه‌شان با محیط جدید سؤال‌پیششان کردم و آنان سرفرصت و با حوصله تمام از سیر تا پیاز ماجرا را برایم تعریف کردند. سپاسگزار همه آنها از صدر تا ذیل، یا از کران تا کران (بسته به این که آنها را به حالت «عمودی» ببینی یا «افقی») هستم.

سپتامبر ۲۰۰۸

منوچهر هزارخانی

